



6 جولای 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

(بخش شصت و سوم)

جرگه "علی خیل" و عقد یک پیمان مهم بین جانبین:

لشکر قومی وزیر و میسود تحت قیادت جرنیل یارمحمدخان حوالی عصر روز بیستم ربیع الثانی 1348ق (اواخر ماه سنبله 1308) به علی خیل حاجی مواصلت کردند و فردای آنروز ساعت 10 بجه صبح اولین اجلاس جرگه در چونی(قلعه عسکری) علی خیل اقامتگاه سپهسالارمحمدنادرخان دائر گردید که اشخاص ذیل در آن اشتراک داشتند: محمدنادرخان، شاه محمودخان، الله نوازخان، حاجی نواب خان و پسرش فیض محمدخان، زلمی خان منگل، زمرک خان جدران، سنگ خان منگل، عبدالغنی خان گردیزی، نورمحمدخان گردیزی، سردارمحمدامین جان برادرغازی امان الله خان، فقیر محمدخان رئیس جنکلات جنوبی، صاحب جان خان سربلند، سیدخان و لپیست خان حاجی، شیرجان خان تنی، سدوخان تنی، شادیخان و همه بزرگان وزیر و میسود زیرقیادت جرنیل یارمحمدخان مریانی وزیری.

درشروع جرگه سپهسالارمحمدنادرخان در بیانیه خود گفت: «عزیزان! شکران الهی را بسیار بجا می آورم که زمینه ملاقات مرا با شما مردان مهیا کرد و هم از ذات احد مشکورم بزرگان قوم شجاع شما به تلاش و کوشش یارمحمد خان مریانی از وزیرستان که آنجا زیر اثر انگریزها است، برای بجا کردن عزت برادران و خواهران افغان خود و نجات وطن تا علی خیل خود را رسانیده اید. من از جانب خود و به نمایندگی از دیگر رفقایم و برادرانم شاه محمود و شاه ولی آمدن شما را هزار بار خوش آمدید میگویم.

عزیران باغیرت! وقتیکه شما به همت یارمحمدخان برای نجات افغانستان و ختم فتنه جاری خانه های خود را ترک و بسوی کابل حرکت کردید، خبر لشکر شما برایم رسید و همان بود که عزیزم حاجی صاحب نواب خان و جناب مولوی صاحب الله نواز خان را با پیغام خود فرستادم و وقتیکه شما در خوست دوستان حبیب الله را... شکست دادید، برایم روزعید بود. آنده از لشکر شما در جنگ خوست شهید شدند، الله پاک ایشانرا درکنار اصحاب نبی کریم(ص)حشر بگرداند. یقین و باور دارم که نامهای این شهیدان در تاریخ افغانستان و نام هریک شما شجاعان به خط طلائی نوشته میشود.

عزیزان! اجازه دهید درد دل خود را نیز با شما درمیان بگذارم. پوره شش ماه میشود که در کوه های جنوبی برای هدف مقدس مقیم و مسافر هستم. دراین مدت طولانی هرچند تلاش کردم که در بین ولس پکتیا ایستاد شوم، از آن هم نتیجه بدست نیامد. آنها برمن انتقاد می کنند که چرا سلطنت را بنام خود اعلان نمیکنم. حضرت نورالمشایخ درمقابل من، اقوام و قبایل جنوبی را تحریک میکند. برای نجات وطن اتحاد و اتفاق آنها برایم مشکل معلوم میشود و دراینجا بسیار دست ها بازی میکنند. تعداد زیاد مردم، دوستان حبیب الله شده اند، اینجا یاد کردن نام اعلیحضرت امان الله موجب جداکردن سر از تن میگردد، تاج و تخت دیرینه افغانستان را یک سارق و رهن غصب کرده است، خانواده من و سراج الملت و الدین مردانه و زنانه بدست او اسیر میباشند.

د پانو شمیره: له 1 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنډي د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولۍ

امان الله خان هم مجبور شد وطن را بگذارد، من هم حالا بسیار نا امید و پریشان هستم و نا امیدی بر من غلبه کرده است. حالا که شما عزیزان برای بجا کردن ننگ و غیرت افغانی کمر بسته اید، امید من قوی است که با هم ان شاءالله کامیاب میشویم و شما شجاعان افغانستان را از این تیره روزی نجات خواهید داد.» (پایان بیانیه محمدنادر خان - صفحه 253-255 کتاب خاطرات)

جرنیل یارمحمد خان می نویسد که ازگفتار محمدنادر خان در آن روز نا امیدی درک و احساس میشود که نتوانسته در ظرف شش ماه حتی چهارصد نفر را بدور خود بکشاند، نه جدران، نه منگل، نه گردیزی ها و نه لوگریها به او جای دادند و هر جا که رفت، در آنجا با گلوله های تفنگ روبرو شد. پس از گفتار سپهسالار من به نمایندگی و وکالت اقوام و قبایل و بزرگان وزیر و میسود و تنی عزم و اراده فرد فرد لشکر را به امید نجات افغانستان به محمدنادر چنین بیان کردم:

جناب سپهسالار صاحب! عزت و آبروی افغان بر ما از نفس ها و مالهای ما کرده بیشتر ارزش دارد. مرگ و زندگی ما برای حفظ ناموس افغانی و به همین سبب است که فرد فرد لشکر با عزم محکم و اراده قوی برای نگهداری آبرو و عزت افغانی کمر بسته ایم. در جنگ استقلال که شما قوماندان محاذ جنوبی بودید، نیز همین عزم و اراده ما بود و شما شاهد هستید که بوسیله همین اشخاص و بزرگان حاضر در اینجا پنجاه و پنج چونی و مرکز نظامی فرنگی ها را گرفتیم.

سپهسالار صاحب! ما مردم وزیرستان به امر حبیب الله تاحال هیچ نوع پابندی نداشته و تاهمین حال از او برای ما تکلیفی پیش نیامده است، ولی میدانیم که او تاج و تخت افغان را غصب کرده است. افغانها در بین خود به جنگ داخلی مصروف اند و در اثر فتنه او، پادشاه جوان و قهرمان افغانستان سرزمین نیاکان و پدری خود را ترک کرده است.

سپهسالار صاحب! امروز که این رزمندگان و شجاعان در پهنای علی خیل نان خود را می پزند، آنها خاص به اعتبار فرمان اعلیحضرت غازی امان الله خان جمع شده اند که بتاريخ 12 حمل 1308 در شاه جوی وزیر صاحب عبدالاحد خان [وردکی مایار] به من سپرده بود. مردم شجاع وزیرستان و بزرگان با غیرت که اکثر شان در این مجمع حاضر هستند، وجیهه خود را در ماه ثور ادا کردند و به حمایت از امان الله خان تا اورگون رسیدند. ولی افسوس که اعلیحضرت غازی امان الله خان در عزنی در برابر یک تعداد محدود کوچی ها مقاومت نکردند. ما دوباره بدون جنگ و منازعه به وزیرستان برگشتیم. بار دوم در ماه جوزا وقتیکه بر قلعه جنگی اورگون حمله کردیم و قلعه و شهر اورگون را از دست رفقای ملکی و نظامی حبیب الله گرفتیم، در همان وقت من شخصاً به مشوره لشکر و دیگر بزرگان بدست فیض محمد پسر حاجی صاحب نواب خان کاکا یک نامه به شما ارسال داشتم.

جناب سپهسالار صاحب! این 4500 نفر لشکر شجاع تحت قیادت من عزم و اراده کرده اند که با قربان کردن سرهای خود تاج و تخت افغان را از حبیب الله بازستانند و برای نیل به همین آرمان بسیار جوانان غیرتی خویش را در جنگهای اورگون و خوست از دست دادیم. تا زمانیکه به کابل نرسیده ایم و وطن را نجات نداده ایم، برگشت فرد فرد ما به وزیرستان یک شرم و بی غیرتی است.» (ختم بیانیه جرنیل یارمحمدخان - صفحه 256-257 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری به ادامه می نویسد: بعد از من چند نفر دیگر از بزرگان سخنرانی کردند و به سپهسالار گفتند که آنچه یارمحمد خان مریانی بیان کرده، عهد و پیمانی است که بزرگان ما با هم بسته اند. ما هریک از خانه های خود رخصت گرفته ایم که تاج و تخت را از غاصب بگیریم و یا در جنگهای اطراف کابل در مقابل حبیب الله بمیریم و این نام نیکی برای قوم و قبیله خواهد بود که با لشکر ما

دوستی کنید. پس از جرگه با سپهسالار بزرگان به "گل غندی" محل اقامت لشکر برگشتند و در پایان مجلس فیصله شد که فردا باز هم جرگه میکنیم و برای نجات وطن یک با دیگر همکاری و نقشه را میسنجیم. در پایان جرگه اولی با اشتراک اشخاصی که قبلاً نام های شان ذکر شد و بعد از مذاکرات و مشوره بزرگان ما و سپهسالار محمدنادرخان با مواد ذیل تعهد و پیمان بستیم:

- 1 - همه قبایل و بزرگان قومی رزمندگان خود را تا نجات وطن ترغیب و تشویق کنند.
- 2 - لشکری های جدران، منگل، جاجی و گردیزی جدا از لشکر وزیر، میسود، ورو و تنی میباشند.
- 3 - تمام امور جنگ با طرفداران حبیب الله به اساس تصویب و فیصله بزرگان صورت میگیرد.
- 4 - تا وقت گرفتن کابل سپهسالار صاحب در علی خیل جابجا میباشد و کرنیل شاه ولی خان به وکالت سپهسالار با لشکر همراهی میکند.
- 5 - بعد از نجات وطن اعلیحضرت غازی امان الله خان برای سلطنت کردن خواسته میشود و یا به یکی از منسوبین خانواده او سلطنت سپرده میشود.
- 6 - تا آمدن اعلیحضرت غازی امان الله خان، سپهسالار صاحب وکیل سلطنت میباشد.
- 7 - طریق مشایخ و علمای حقانی به نظر احترام و عزت دیده میشود.
- 8 - تعلیم و تربیه عسکر به همان طریق صورت گیرد، مثلیکه پادشاه مملکت برای تربیه اعضای خانواده خودتعلیم و تربیه میدهد.
- 9 - دست مامورین حکومت از چپاول و رشوت ستانی گرفته شود.
- 10 - کسانیکه برای نجات وطن از جانها و مالهای خود می گذرند، حکومت باید نام آنها رایادداشت نماید و در تاریخ ثبت شود.
- 11 - بعد از حصول نجات وطن برای وارثان شهیدان و معلولین لشکر معاشات و مکافات مقرر شود.
- 12 - چون عساکر افغانستان در جنگهای داخلی تباه شده اند و هم یک تعداد صاحب منصبان به خاک و حکومت خیانت و غداری کرده اند، پس به بزرگان و افراد لشکر ناجی در عسکری مقام داده شود.
- 13 - لشکر و بزرگان وزیر و میسود از ماه ثور 1308 تا نجات وطن واعاده تاج و تخت به کرورها افغانی مصرف کرده اند. بعد از نجات وطن مصارف آنها محاسبه و از خزانه حکومت به بزرگان لشکر پرداخته شود.
- 14 - به همین ترتیب تمام طرفداران حبیب الله مورد عفو و بخشایش اعلان شوند.
- 15 - اسرای جنگ تا نجات وطن در قید نگهداشته شوند و بعد از حصول نجات آنها به عزت و احترام رخصت شوند. (پایان پیمان علی خیل، صفحه 259 - 261 کتاب خاطرات)

جرنیل وزیری می افزاید: بعد از تصویب و فیصله جرگه سپهسالارمحمدنادرخان بسیار پریشان و ناآرام بود و از بزرگان ما بار دیگر تعهد گرفت تا اشغال کابل و محوقدرت حبیب الله همه باید در کنار هم باشیم. ما که برای بجا کردن ننگ و غیرت افغانی کمر بسته بودیم، با محمدنادرخان عهد و پیمان کردیم که در راه نجات وطن می جنگیم و جانهای خود را قربان می کنیم و همین حالا که در دامنه کوه های علی خیل جاجی که بنام "کوه سفر" یاد میشود بزرگان ما با نادرخان در قرآن مجید امضاء کردیم که تمام مواد مصوبه و فیصله های جرگه را به ذمه میگیریم و با حبیب الله هیچگاه مصالحه نمی کنیم.»

وقتی به "گل غندی" جائیکه لشکر ما اطراق کرده بودند، برگشتیم، فقیرمحمد خان رئیس جنگلات جنوبی که از حامیان صادق اعلیحضرت غازی امان الله خان بود، برایم گفت: «پارمحمد خان مریانی! دوستی من و شما و با اعلیحضرت در دل ما است. اینکه لشکر وزیر و میسود را برای نجات افغانستان و حمایت از اعلیحضرت به میدان کشیدی، متوجه باش که در این کار بزرگ و خدمت مهم

فربز بازى هاى سىياسى را نخورى و به عهد و پيمان محمندانرخان باور نكنى.» (صفحه 263 - 264 كتاب خاطرات)

بتارىخ 24 ربىع الثانى [2مىزان] در گل غوندى درحضور همه لشكر و بزرگان سپهسالار گفـت كه به كرنيل شاه ولى خان از اينكه لشكر وزير و مىسود آماده حركت هستنـد، اطلاع داده ام و من به سپهسالاراطمىنان دادم كه ان شاءالله بزودى رزمندگان ما پا به كوچه ها و بازارهاى كابل مى گذارنـد. در اين حال سپهسالار پيمان را كه بقلم سرخ در آن امضاء كرده بود، درحضور لشكر و بزرگان به من داد و در ذيل آن علاوه كرده بود كه: «عزيزم يارمحمـدخان آدم لايق و خدمت هاى درست نموده ان شاءالله خدمت هاى او به دين و دنيا ضايع نمىشود. امضاء: محمندانر» (صفحه 266 كتاب خاطرات)

همان بودكه لشكرما بتارىخ 27 ربىع الثانى 1347 كه او ايل مىزان [6مىزان 1308-24 سپتمبر 1929] بود، گل غوندى على خيل را ترك كرده و همه بصوب كابل براه افتاديم. (شرح مزىد- صفحه 267 كتاب خاطرات)

كتمان حقايق و تحريف موضوعات:

وقتى به متن كتاب هاى "بحران و نجات"، "نادر افغان" و همچنان "يادداشتهاى من" و كتاب "رويدادهاى مهم زندگى اعلىحضرت محمندانرشاه شهيد" نظر اندازيم، در ارتباط به پيمان "على خيل" كه بين بزرگان وزير و مىسود و به نمايندگى آنها كرنيل يارمحمـدخان وزيرى با سپهسالار محمندانرخان امضاء گرديد، كوچكترين تذكر داده نشده كه صريحاً كتمان عمدى حقيقت ميباشد، و آنها به دليل موجوديت ماده پنجم و ششم آن پيمان كه تصريح مىكرد:

« - بعد از نجات وطن اعلىحضرت غازى امان الله خان براى سلطنت كردن خواسته مىشود و يا به يكى از منسوبين خانواده اوسلطنت سپرده مىشود. تا آمدن اعلىحضرت غازى امان الله خان، سپهسالار صاحب و كيل سلطنت ميباشد.»

برحسب تصادف درهمين روزهاىيكه لشكر وزير و مىسود به على خيل مواصلت كردنـد، شهزاده محمد امين جان برادرشاه امان الله غازى نيز از هزاره جات به على خيلى آمده و در آن جرگه اشتراك نموده بود، اگرچه او چندان بفرر رسيدن به سلطنت به حيث يك عضو خانواده شاهى نبود، اما با تصويب ماده ششم پيمان فوق موجوديت او براى محمد نادرخان يك خطر محسوب مى شد. لذا به قول سيدال يوسفزى [رشتيا]: «محمد نادرخان به او توصيه كرد كه از نظر حفظ جان خودش بهتر است بدون معطلى از افغانستان خارج شود و در آنصورت او به حكومت هند سفارش خواهد كرد تا برايش جاى و معاش مناسبى تعيين نمايد تا اينكه اوضاع افغانستان روشن شود، ليكن در عمل به مامورين انگلىسى پيغام فرستاد تا بلافاصله او را با عبدالحكيم خان و كيل التجار پشاور كه اكنون علناً برخلاف نادرخان به تبليغات و افشاء گرى شروع نموده و بذريعه اعلانات چاپى او را خاين و آله دست انگليس ها و دشمن افغانها معرفى مىكرد، تحت الحفظ به رنگون تبعيد نمايند.» (يوسفزى، سيدال: "نادرچگونه به پادشاهى رسيد؟"، صفحه 78)

همچنان در ارتباط با ماده 6 پيمان على خيل كه به يقين شخصيت هاى خيبردر كابل از آن اطلاع يافته بودند، بايد گفـت: حينيكه محمد نادرخان پس از سقوط كابل و انهزام سقوى به قصر چهلستون آمد و شب را در آنجا گذشتانـد، عده اى از بزرگان وقت به ديدار او رفتنـد و از جمله محمولى خان و كيل سلطنت، شير احمدخان رئيس شورا و ميرهاشم خان وزيرماليه امانى شامل بودند. وقتى محمندانرخان موضوع سلطنت را مطرح كرد، اين سه نفر چنين نظر دادند كه: «مناسبتر آنست كه فعلاً سپهسالار

د پانو شميره: له 4 تر 6

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همكارى ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليكنى د ليكنيزى بنى پازوالى د ليكوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكى په خير و لولى

به حیث وکیل سلطنت شناخته شده و فیصله موضوع پادشاهی را به لویه جرگه واگذار نمایند.» این گفته آنها در روزهای بعد با عواقبی توأم گردید، چنانچه: «میرهاشم خان فردای روزاعلان پادشاهی محمدنادرخان بطورفجائی(?) وفات یافت، و دیری نگذشت که محمدولی خان به محکمه کشانیده شد و شیر احمدخان- باآنکه شوهرخواهر محمدنادرشاه بود، تامدت ها بیکارماند.»(رشتیا، سیدقاسم: "خاطرات سیاسی..."، ورجنیا-امریکا، چاپ اول، 1997، صفحه 9) [برای روشن شدن حقایق درباره دلیل وفات میرهاشم خان وزیرمالیه درفردای اعلام سلطنت محمدنادرشاه درمباحث بعدی مطالبی تقدیم میگردد.]

موضوع دیگر که تحریف گردیده، همانا در مورد هیئتی است که از طرف سپهسالار محمد نادرخان نزد اقوام وزیر و میسود اعزام شده بود. دراین مورد درکتاب "بحران و نجات" صفحه 256 چنین آمده است که: «هیئت مذکور وقتی درعلاقه وزیریهامیرسند، متفرق شده و به جمع آوری لشکرها جدأ می پردازند.» همچنان در کتاب "نادرافغان" صفحه 512 عین موضوع ذکر شده به این عبارت که: «برای آوردن لشکر وزیر یک هیئتی اعزام شده بود. هیئت مذکور وقتیکه درعلاقه وزیریهامیر رسیدند، هرفرد آنها در حصص مختلف بجمع آوری لشکر داخل اقدام جدی شدند.» درحالیکه واقعیت کاملاً متفاوت بوده از آنچه در دو کتاب مذکوربیان گردیده است، زیرا لشکر وزیر و میسود قبلاً تجمع نموده و بسوی جنوبی حرکت کرده بودند و هیئت در تجمع آنها کوچکترین نقش نداشت.

محمدنادرشاه بعد از رسیدن به سلطنت در بیانیه افتتاحیه شورای ملی که بتاريخ 14 سرطان 1310 در سلامخانه ایراد کرد، متن متذکره دو کتاب فوق را که هر دو زیر نظر خودش نوشته و چاپ شده بودند، در مورد جلب اقوام وزیر و میسود بوسیله هیئت اعزامی به نحوی رد کرده و چنین گفت: «قوم باغیرت جاجی و هم یک حصه منگل احمدزائی در دست من بود، بالاخره فیصله کردیم که از قوم وزیری که برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند و غیرت اسلامی و افغانی آنها بجوش آمده، استمداد کرده شود؛ وزیری ها دعوت مرا پذیرفتند و به حضورم حاضر شدند.» دراین متن ذکر دو نکته مهم است: یکی "از وزیریهامیراستمداد شود" و دیگراینکه "قوم وزیری برای امداد من و نجات افغانستان کمر همت بسته بودند..."; از نکته اول استنباط میشود که وزیرها قبلاً تشکل خود را برای حرکت بسوی جنوبی تنظیم کرده بودند و محمدنادر خان با آگاهی از حرکت آنها خواسته بود از آنها طلب همکاری و کمک نماید. درارتباط با نکته دوم "برای امداد من" نیز تا حدی تحریف موضوع را معنی میدهد، زیرا هدف وزیریهامیر و میسود اساساً اعاده مجدد سلطنت به شاه امان الله خان ویا یکی ازخاندان او بوده است نه امداد با نادرخان، چنانچه این مطلب درماده 5 پیمان علی خیل تصریح گردید، درحالیکه محمدنادرخان چنین چیزی را دردل نمی خواست و آرزومند سلطنت برای خود بود.

مطلب دیگرکه محمدنادرشاه درسخنرانی خود به مناسبت افتتاح شواری ملی خاطر نشان کرد و درارتباط با فشارهای وارده انگلیسها بود که گفت: «دولت برتانیه برین مسئله بیشتر با من درشتی کرد و به حاجی میرزا محمد اکبرخان برین مسئله بسیار اصرار نمود که باید وزیری ها را از جاجی به وزیرستان خارج کنیم و واپس بفرستیم...هنوز دولت برتانیه بردلایل عدم امکان واپس فرستادن وزیری ها قانع نشده بود که خبر فتح کابل رسید...خلاصه قبل از فتح کابل بین من و دولت برتانیه بر مسئله مشارکت وزیرها خیلی تیره گی و پیچیده گی موجود بود.» (رساله تحت عنوان "عیناً نطق اعلیحضرت محمدنادرشاه غازی به تقریب افتتاح اولین مجلس عالی شورای ملی افغانستان"، چاپ کابل، سرطان 1310)

در این مورد نیز شاید برتانوی ها به دلیل اعلام سیاست بیطرفی در امور افغانستان ظاهراً در زبان ابراز مخالفت کرده باشند، ولی عملاً به کدام اقدام جدی در مورد جلوگیری از ورود رزمندگان وزیر و میسود تشبث نکردند، چنانچه در کتاب خاطرات جرنیل وزیری ذکر شد که: «بتاریخ اول ثور 1308 وقتی پولیتکل ایجنت وانه "بریمنر" از قضیه آگاه شد، مانع ما گردید، ولی ملا صاحب همز الله آخوند برایش توضیح داد که اینکار عزم همه ولس و بزرگان است و شما مانع آن شده نمیتوانید. بعد از آن آنها کدام مشکلی برای ما پیش نکردند. همان بود که در آن روز تقریباً شش هزار رزمنده وزیری و میسود باخوشی (دهل و اتن و فیرتفنگ) بصوب افغانستان حرکت کردند.» (صفحه 192-193 کتاب خاطرات جرنیل وزیری)

پس از آنکه این تعداد لشکر وزیری و میسود در خاک افغانستان داخل شدند، امکان برگردانیدن آنها واپس بطرف وزیرستان نه در توان محمدنادر خان بود و نه انگلیسها می توانستند آنها را از داخل افغانستان به وزیرستان برگردانند. لذا وارد کردن گویا فشار بر محمدنادر خان از طرف انگلیسها صرف یک حرف بود و اما در عمل آنها از این اقدام قبایل وزیر و میسود در جهت سقوط حکومت سقوی و در نتیجه بر طبق پلان عمومی انگلیسها مبنی بر مساعد ساختن جانشینی محمدنادر خان بر تخت سلطنت افغانستان بسیار راضی و خشنود بودند و به همین دلیل مانع جدی ورود آنها به جنوبی نشدند. اینکه چگونه لشکر وزیر و میسود بعد از فتح کابل با یک عمل غیر مترقب و بدون خواست اولی شان مغیر بر ماده 5 پیمان علی خیل مواجه شدند، در مباحث بعدی به تفصیل بیان میشود.

(ادامه دارد)